

خطبه‌ی ۱۴۷؛ فصل دوم

استاد نوقانی / تنظیم: شفیقه رأفت

خبر از آینده تأسّف بار اسلام و مسلمین

«وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَالِيكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرُ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سُلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ، فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ، فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَتَفَيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُوْوٍ، فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ، لَأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا، فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا [عَنْ] عَلَى الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ أُمَّةٌ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَتَّقْ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ. وَمِنْ قَبْلُ مَا [مَثَلُوا] مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَ سَمَوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَةً وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ...».

«همانا پس از من روزگاری بر شما فراخواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد و نزد مردم آن زمان کالایی زیانمندتر از قرآن نیست اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند و متاعی پرسودتر از قرآن یافت نمی‌شود آنگاه که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهند.

در شهرها چیزی ناشناخته‌تر از معروف و شناخته‌تر از منکر نیست. حاملان قرآن، آن را واگذاشته و حافظان قرآن، آن را فراموش می‌کنند. پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می‌گردند و هر دو غریبانه در یک راه ناشناخته سرگردانند و پناهگاهی میان مردم ندارند. پس قرآن و پیروانش در میان مردمند اما گویا حضور ندارند. با مردمند ولی از آن‌ها بریده‌اند؛ زیرا گمراهی و هدایت هرگز هماهنگ نشوند گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز، در جدایی و تفرقه هم‌داستان و در اتحاد و یگانگی پراکنده‌اند. گویی آنان پیشوای قرآن بوده و قرآن پیشوای آنان نیست. پس از قرآن جز نامی نزدشان باقی نماند و آنان جز خطی را از قرآن شناسند و در گذشته نیکوکاران را کیفر داده و سخن راست آنان را بر خدا دروغ پنداشتند و کار نیکشان را پاداش بد دادند».

حضرت امیر علیه السلام در فصل اول اشاره کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شدند و مردم را هدایت و ارشاد نمودند و آن‌ها را از بت پرستی به توحید و پرستش الله دعوت کرده و از خلق و خوی جاهلیت تزکیه نموده و به خلق و خوی انسانیت تربیت کردند.

در این فصل خبر از آینده‌ی تأسّف بار امت اسلام می‌دهند که با زمان ما خیلی تطبیق دارد. گویا امام علی علیه السلام به اوضاع ۱۴۰۰ سال بعد امت مسلمان نگاه کرده و وضع آن زمان را تشریح فرموده‌اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ۲۳ سال دعوت به حق و قرآن و تلاش مداوم و رنج بسیار دعوت حق را پذیرفته و از میان مردم رحلت نمودند. از آنجا که حضرت نگران وضع امت و آینده‌ی اسلام بودند در اواخر عمر، مکرر مردم را به پیروی از دو شیء ارزنده و گران‌بها سفارش می‌نمودند؛ یکی قرآن و دیگری اهل بیت علیهم السلام: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً...» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۲۷، ص ۳۴) و می‌فرمودند: مادامی که به این دو تمسک بجوید هرگز گمراه نمی‌شوید و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا قیامت.

اما هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات و در بستر بیماری بودند که مردم دنیاپرست و ریاست‌طلب با این وصیت مخالفت کردند و گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» و اهل بیت را کنار زدند. ولی تا مولا علی علیه السلام بودند قرآن را نمی‌توانستند کنار

بگذارند یا به میل و سلیقه‌ی خود تحریف و تفسیر کنند چون هنوز زمان زیادی از حضور پیامبر نگذشته بود و صحابه‌ی ایشان حضور داشتند و سفارشات ایشان را درباره‌ی قرآن و علی علیه السلام از زبان خودشان شنیده بودند و نقل می‌کردند و متوجه اشتباهات خلفا در تفسیر قرآن و اجرای احکام بودند.

لذا مولا اشاره به بعد از خود که نسل آینده است، دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک نکرده و اسلام را در حکومت و روش خلفا جستجو می‌کنند و هر چه این فاصله بیشتر شود تا زمان فعلی ما برسد و خصوصاً زمان غیبت امام معصوم علیه السلام وضع امت اسلام و قرآن معلوم است. لذا مولا همین اوضاع را با چشم بصیرت دیده و تصویری از آن ارائه داده‌اند.

«وَإِنَّهُ سَيَأْتِيَّ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرُ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ به زودی پس از من زمانی بر شما فرا خواهد رسید که حق در آن پنهان‌تر از هر چیزی و باطل آشکارتر از هر امری خواهد بود؛ یعنی باطل به قدری فراوان و آشکار است که حق را پوشانده و حق ناشناخته است به هر چه و هر جا نگاه کنی باطل جلوگر است طوری که مردم خیال می‌کنند همان حق است؛ چون حق مطابق با فطرت سلیم است ولی ملائم با طبع نیست و در مقابل باطل ملائم با طبع و هوای نفس است و جامعه‌ای که فطرت سالم را از دست داده باشد همان خواسته‌های نفسانی را حق تصور می‌کنند و حق بر آن‌ها مخفی و پوشیده می‌ماند و خواسته‌های مردم را همان باطل‌ها تشکیل می‌دهند و حکومت و جامعه هم در صدد برآورده کردن خواسته‌های مردم است؛ خواه حقیقتاً حق باشد یا باطل از هر صورت می‌خواهند رضایت مردم را جلب کنند.

یکی از مصادیق باطل که بطلان و زشتی آن از بین رفته و زیرکی و سیاست به حساب می‌آید، دروغ است که تا اندازه‌ای وسعت پیدا کرده و معمولی شده که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هم دروغ می‌بندند. بدعت‌هایی که در جوامع اسلامی رواج پیدا کرده همه نیز از این قبیل است. کافی است به کشورهای به ظاهر اسلامی توجه کنید ببینید چه دستوراتی را به نام دین بر مردم تحمیل کردند و چه دستوراتی را از دین حذف کردند.

«وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقٌّ تَلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ نزد مردم آن زمان کالایی بی‌ارزش‌تر از قرآن نیست هرگاه آن را درست و مطابق با سنت تفسیر کنند و گاهی پر سودتر از قرآن نیست هرگاه آن را تحریف کرده و به میل خود و دیگران تفسیر کنند.

مصادیق این کلام در زمان ما مجالسی است که قرآن را طبق روایات و مطابق با نظرات مفسرین بزرگ تفسیر می‌کنند و استقبال چندانی از آن‌ها نمی‌شود و در مقابل مجالسی که قرآن را تفسیر به رأی و مطابق با خواسته‌ی مردم خصوصاً دلخواه تفسیر می‌کنند و بحث‌های روز را به میل و رأی خود بر قرآن عرضه می‌کنند و نتیجه را به دلخواه خود می‌گیرند، استقبال‌کننده‌ی زیادی دارد.

«وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَكْرَمَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ»؛ همچنین به زودی زمانی خواهد آمد که در جامعه و بین مردم چیزی ناشناخته‌تر از معروف؛ یعنی نیکی‌ها و خوبی‌هایی که در شرع شناخته شده و آشنا تر و متداول‌تر از منکرات؛ یعنی بدی‌هایی که در شرع از آن‌ها نهی شده، پیدا نخواهد شد.

پیامبر اکرم ﷺ در وصف روزهای آخرالزمان به سلمان فرمودند: «کسی که امر به معروف کند، خوار می شود و کسی که مرتکب گناه شود، مورد ستایش قرار می گیرد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۲، ص ۲۵۶).

«فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ»؛ حاملان قرآن، آن را وا گذاشته و حافظان قرآن، آن را فراموش می کنند. الان زمانی شده که حفظ و قرائت و تجوید و تفسیر قرآن زیاد رواج پیدا کرده (خصوصاً تفسیر به رأی) ولی متأسفانه عمل به قرآن، فراموش شده است. مردم قرآن را با صوت زیبا قرائت می کنند و مفاهیم آن را می آموزند. حافظان قرآن روز به روز بیشتر می شوند که البته اگر با خلوص نیت باشد تا تأثیر آن در جوامع اسلامی مشاهده شود، بسیار خوب است ولی متأسفانه عمل به قرآن ترک شده است. قرآن کتاب علمی نیست؛ کتاب عمل است؛ یعنی باید دستورات و احکام آن در جوامع اسلامی پیاده شود طوری که حتی سیاست ما بر اساس قرآن باشد: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...» (مائده/۵۱)؛ یهود و نصاری را سرپرست و صاحب اختیار و دوست و همراز نگیرید.

اقتصاد ممالک اسلامی باید بر اساس قرآن باشد. ربا و رباخواری اعلام جنگ با خداست: «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (بقره/۲۷۹)؛ اگر واقعاً مؤمنید، ربایی را که از شما نزد مردم باقی مانده، واگذارید و آن را مطالبه نکنید. پس اگر چنین نکنید و به رباخواری ادامه دهید، بدانید که از جانب خدا و رسولش پیکاری بر ضد شما برپا خواهد شد.

چرا این آیه نباید شعار بانکداری اسلامی باشد؟ چرا معاملات ربوی در جوامع اسلامی نباید ترک گردد؟ «فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنفِيَّانِ وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ»؛ پس قرآن و پیروانش در چنان روزگاری از میان مردم مطرود و مهجور می گردند و هر دو غریبانه در یک راه و یک مسیر قرار می گیرند و جایگاه و پناهگاهی در جامعه ندارند.

کسانی که رغبت به باطل دارند و از حق عدول نموده اند نمی توانند با قرآن و اهل قرآن یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام و علمایی که ائمه در زمان غیبت به پیروی از آنان توصیه و سفارش نمودند، در یک مسیر قرار گیرند. بنابراین کوشش می کنند قرآن و پیروان و اهل قرآن را از جامعه طرد نمایند تا با آزادی و بدون مانع به میل خود و برخلاف احکام قرآن و سنت عمل کنند. در مقابل قرآن و اهل قرآن همگام و ملازم و متفق با یکدیگر در یک جاده که طریق حق است، گام می نهند و چون هر دو حق هستند، ملازم همدیگرند که در آیات قرآن به این امر اشاره شده است: «وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ» (اسراء/۱۰۵)؛ و ما قرآن را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد. همچنین «قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ» (نساء/۱۶۹)؛ ای مردم! پیامبر (ی که انتظارش را می کشیدید) حق را از جانب پروردگارتان آورد.

پس در آن زمان قرآن و اهل قرآن که در درجه ی اول پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ی طاهرین علیهم السلام هستند و بعد علما و فقهای که در طریق حق قرار دارند، در جامعه و بین مردمی که در مسیر باطل می باشند، جایگاهی ندارند. «فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَ فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَ مَعَهُمْ، لَأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَ إِنِ اجْتَمَعَا»؛ پس در آن زمان قرآن و اهلش یعنی پیروانش در میان مردمند اما گویا حضور ندارند. با مردمند ولی با آنها نیستند؛ زیرا گمراهی و هدایت هیچ گاه هماهنگ نمی شوند گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند.

قرآن و اهل قرآن یعنی پیروان حقیقی قرآن ظاهراً در بین مردمند ولی همراه و همگام و هم عقیده با آنان نیستند و اعمال و رفتار آنان را قبول ندارند. مقصود از حضور قرآن در جوامع اسلامی جلد و کاغذ و خطوط قرآن نیست بلکه محتوای قرآن و حکومت اهل آن است. قرآن باید در جامعه‌ی اسلامی "حضور" داشته باشد. حال آن که آنچه اکنون حکومت می‌کند آراء و عقاید و خواسته‌های مردم است که خلاف قرآن و سنت است.

«فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا [عَنِ] عَلَى الْجَمَاعَةِ»؛ مردم در آن روز در جدایی و تفرقه هم‌داستان و هماهنگند و در عین اتحاد و یگانگی پراکنده‌اند.

شاید منظور مولا این باشد که همه به ظاهر با هم متحدند ولی در عین اتحاد ظاهری، دل‌ها و قلب‌ها از هم جدا و پراکنده است و به قول قرآن کریم: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مؤمنون/۵۳)؛ هر گروهی به خاطر آنچه در نزدشان است، خوشحالتند. هر حزب و گروهی با این که دم از اسلام و قرآن می‌زنند ولی به آراء و عقیده‌ی خود معتقد و شادمانند و حق را همان می‌دانند که خود می‌پسندند.

«كَانَهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ»؛ گویا مردم امام و پیشوای قرآنند و قرآن راهنما و پیشوای آنان نیست.

شاید مقصود این باشد که مردم خواسته‌های خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند؛ یعنی اگر احکام و دستورات قرآن با خواسته‌های آن‌ها مطابقت داشت، می‌پذیرند و اگر مطابق نبود، یا تحریف می‌کنند یا رد و طرد. در هر صورت هدایت و امامت قرآن را عملاً نمی‌پذیرند؛ لذا از قرآن نزد مردم آن زمان جز نامی باقی نمی‌ماند و شناختشان نسبت به قرآن از حد خط و کتابت و جلد و کاغذ آن تجاوز نمی‌کند چرا که اگر قرآن را به حق می‌شناختند، عمل به آن را ترک نمی‌کردند.

«وَ مِنْ قَبْلُ مَا [مَثَلُوا] مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلٍ وَ سَمَوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَةً وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ...»؛ و در گذشته نیکوکاران را عقوبت و کیفر داده و سخن راست آنان را بر خدا دروغ دانسته و تکذیب می‌نمودند و اعمال نیک آنان را پاداش بد دادند.

در این فراز مولا اشاره می‌کند به زمینه‌ی بروز چنین حوادثی. چون هرگاه در جامعه‌ای عقاید و افکار تازه برخلاف ساختار آن جامعه پدید آید، باید زمینه برای بروز آن ساختار جدید آماده شود و الا به قول معروف یک شبه نمی‌توان افکار و عقاید یک جامعه را برای پذیرش یک جریان تازه عوض کرد؛ بلکه باید به وسیله‌ی تبلیغات مردم را آماده نمود. لذا مولا با اشاره به همین موضوع می‌فرماید قبل از این که آن وقایع اتفاق بیفتد، افراد صالح و شایسته‌ی اجتماع را که مورد اعتماد مردم هستند تکذیب می‌کنند و گفتار و کردار آن‌ها را درباره‌ی دین، دروغ و افترا بر خدا و پیامبر ﷺ و قرآن دانسته و علیه خط و مشی آنان تبلیغ می‌کنند و کارهای شایسته و نیک آنان را کیفر و پاداش می‌دهند همچنان که تبلیغات معاویه زمینه را برای ظهور خوارج و دیگران آماده نمود تا به شهادت حضرت منجر شد تا این که عثمان را کشتند و به خونخواهی او با علی علیه السلام برخاستند. علی علیه السلام را در خطبه‌ها سب می‌کردند تا زمینه را برای خلافت یزید آماده نمایند. بله تاریخ تکرار می‌شود و در حوادث تاریخ درس عبرتی است که باید اندیشمندان بیاموزند.

* قرآن کریم.

** نہج البلاغہ دشتی.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، قم، آل البيت علیہ السلام، ۱۴۱۴ق.
۲. علامہ مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسۃ الوفاء، ۱۴۰۳ق.